



The Scum Villain's Self-Saving System

سیستم نجات دهنده تبهار

نام‌های دیگر

人渣反派自救系统, Rén zhā fǎnpài zìjiù xìtǒng

نویسنده

墨香铜臭 Mòxiāng Tóngxiù

مترجم

دلختری با ماسک شیشه‌ای

لطفا این ترجمه رو هیچ‌جای دیگه ای کپی نکنید و تنها از همین آدرس
ها اون رو دریافت کنید

سایت myanim.es.ir

myAnimes@

myAnimess@

@myMangas



فصل بیست و دو

جلسه اقبال ابدی بنفش و

دره جو-دی

سرزمین کوهستانی جو-دی با هفت قله کوه محاصره شده و مکانی سرسبز بود. درون آن سرزمین پر بود از رودخانه ها و نه‌رهای زیبا و آبشارها و سنگ‌های شگفت انگیز قله کوه ها رو به آسمان بود و دره هایی عمیق داشت. جو-دی به معنای افتادن در نا امیدی یا مکانی بسیار خطرناک بود. وقتی چشم انسان به آن راه های پر پیچ و خم می افتاد از ترس به خود می لرزید. هرچند شن چینگچو فکر میکرد اینجا مکان مناسبی برای آن دسته کسانی است که از زندگی ماجراجویانه خوششان می آید.

خیلی زود استعداد های جدید قبایل طبق اصول جلسه در یک ردیف صف گرفتند و روی سکویی سنگی ایستادند که ساخته دست طبیعت بود و در برابر دره قرار داشت. چهار فرقه بزرگ تهذیب‌گری نیروهای اصلی شرکت کننده در این جلسه را تشکیل میدادند. فرقه سانگ چیونگ رهبری همه را برعهده داشت و کمی پشت سر آنان معبد ژائو هوا، معبد تیان-یی و کاخ هوانهوا قرار داشتند.

در بین این چهار فرقه، مکتب تهذیب‌گری سانگ چیونگ از همه بزرگتر بود و دوازده قله داشت که هر کدام در زمینه ای قدرتمند محسوب میشدند. معابد طبیعتا مراکز مخصوص راهبان بودایی و تائویی بودند. کاخ هوانهوا موقعیتی پیچیده داشت: فرقه آنان تکنیک ها و شیوه های آموزشی پیچیده و مختلفی را دنبال میکرد و میلی ذاتی به هنرهای دائویی پنهان داشتند و ارتباطشان با دنیای بیرون زیاد بود سطوح آموزه هایشان مشخص نبود اما یک موضوع درباره آنها واقعیتی محض بود: در بین تمام فرقه ها اینان از همه ثروتمند تر بودند. آنان همیشه در جلسه همکاری مالی بیشتری داشتند.

غیر از اینها، فرقه های کوچک و متوسط زیادی نیز در جلسه شرکت کرده بودند. بنابراین

شمار نهایی آنهایی که ثبت نام کرده و جمع میشدند خیلی زود به یک هزار نفر رسید. ورودی سرد و تاریک دره ناگهان با ورود یک هزار آدم کاملاً شلوغ شد آنجا پر شده بود از حیوانات عجیبی که مردم تا بحال ندیده بودند و به معنای واقعی کلمه همه چیز کاملاً سرزنده به نظر میرسید.

در جلوی دره سکوی بلندی نصب شده بود برای آن دسته تهذیبگرانی که در رقابت ها شرکت نمیکردند تا بتوانند نبرد ها را تماشا کنند. پرچم های رنگارنگ نمایانگر فرقه ها و گروه های مختلف بود. صندلی رهبران مکاتب در بالاترین بخش قرار داشت نمایندگی کوهستان سانگ چیونگ با یوئه چینگیان بود که در پایین سکو نشسته بود.

شن چینگچو پشت سر او نشست و در کنار چینگچو مردی با ریش و موهای سفید قرار داشت که پیش از اینها با اعضای فرقه سانگ چیونگ خوش و بش کرده و حالا سرش را برای او تکان میداد: «استاد شن!»

ارباب پیر کاخ هوانهوا، استاد مادر واقعی لو بینگه هم بود. شن چینگچو با ذهنیت اینکه با یکی از فامیل های امپراطور خوش و بش میکند پاسخش را داد. طولی نکشید که یکی از اعضای فرقه هوانهوا قدم بر سکوی سنگی نهاد. بهر حال آنها پول زیادی برای همکاری در جلسه پرداخت میکردند هیچ مشکلی نبود که میزبانی هم به عهده آنان گذاشته شود.

قدرت رزمی این شخص بسیار زیاد بود وقتی نفس میکشید صدای تنفسش به خش خش بلند و طولانی می ماند و حتی آن کسانی که روی سکوی تماشاچی ها بودند هم به آسانی صدایش را میشنیدند.

«مسابقات هفت روز ادامه خواهند داشت. وقتی همه شرکت کننده ها وارد دره شدند یک

مانع بزرگ دور تا دور دره جو-دی برپا خواهیم کرد و تمام دره رو با مانع محافظ می پوشانیم. برای هفت روز تمام شرکت کنندگان حاضر در دره جو-دی قدم به دنیای بیرون نخواهند گذاشت و در همینجا خواهند موند. شاید نتوانید درباره حوادث بیرون چیزی بدونید اما میتونید برای فهمیدن اوضاع از عقاب های معنوی استفاده کنید که در سراسر قله و دره پرواز میکنن!»

«بیشتر از یکصد موجود شیطانی درون این دره هست که جمع کاملشون به 500 تا میرسه... هر موجودی که شکار کنید میتونید از بدن اون یک مهره بدست بیارید(یه چیزی تو مایه های مهره تسبیح) سطح قدرت تمام اون موجودات با هم فرق داره درنتیجه – چی روحانی-درون مهره ها هم متفاوته... خب حالا همگی به مچتون نخ طلایی بستین؟»

افرادی که پایین تر از سکوها ایستاده بودند همه دستها را بالا گرفتند و نخ های بسته به مچ هایشان را نشان دادند ... حقیقتا که صحنه باشکوهی خلق کردند. مجری مراسم ادامه داد: «وقتی یک مهره بدست آوردین اونو نخ کنین... امتیاز همه تون بطور خودکار روی نموداری که اون بیرون هست ثبت میشه...»

نمودار رتبه بندی در جایی خلاف مکان سکوها قرار گرفته بود. تعداد آنها هشت تا بود اما توجه و تمرکز همه روی یک لوح طلاکوب شده خیره ماند که قرار بود نام ده نفر اول یا به قولی صد نفر اول روی حک شود. و این حرکت از ایده عجیب-هیچ دانشمندی مقام اول رو نمیاره و هیچ جنگجوی تاحالا دوم نشده- می آمد.

در پایان مجری حاضر در صحنه که متعلق به کاخ هوانهوا بود با لحنی سختگیرانه گفت: «هیچ کدوم از قبایل مجاز نیست سر مهره ها با هم بجنگن یا اونا رو از همدیگه

بقاپن...هر موقع بفهمیم کسی دعوا کرده یا با روش های متقلبانه مهره بقیه رو ازشون گرفته سریعاً از مسابقه اخراج و رد صلاحیت میشن... و تا سه جلسه رسمی بعد از اون اجازه حضور و فعالیت رو نخواهند داشت!»

جلسات هر 4 سال یکبار انجام می پذیرفت و سه جلسه به معنی 12 سال بود.

گروه استعداد های منتخب بیشتر به گروهی از ارژدهایان و ماهیان می ماند. بیشتر شان جوان و بی تجربه بودند در عین حال برخی افراد با تجربه تر هم میانشان بود و همینطور افراد رذلی که سالها بود در جا میزدند اگر شرط ممنوعیت جنگ و دعوا وجود نداشت این دسته از افراد قطعاً تمام رقابت ها را به آشوب میکشیدند تا جایی که ممکن بود برخی جانشان را از دست بدهند. بهمین دلیل این قانون لازم بود.

شن چینگچیو آنقدر خسته و کسل شد که استخوان درد گرفت. بسختی تلاش میکرد منظره روبروی خود را ببیند اما ذهنش به اطراف می پرید. ناگهان از گوشه ای، چند دختر متعلق به یکی از فرقه ها در گوش بقیه چیزی پیچ پیچ کرد. «شاگرد کدوم مکتبه؟ وایی چه جذابه!!»

«این لباس سفید خیلی بهش میاد... عمرا اگه از برادر گونگی شکست بخوره!»

«ولی برادر گونگی که آدم معمولی نیست...قدرت معنوی اون خارق العاده اس ...چطوری اینا رو با هم مقایسه میکنی؟»

«نه نه نه ...تو فقط وقتی پای برادر گونگی وسط میاد اینطوری میکنی درسته؟ مشخص بود اینطوری میگی...انکار نکن»

«چی رو انکار نکنم؟ دختره احمق...تو چی گفتی؟ جرات داری دوباره اینو بگو!!»

موجی از شرم، خشم و نارضایتی و همینطور خنده های مسخره آمیز پشت سرش شنیده شد. شن چینگچیو وقتی صدای آنان را شنید دانست آن شخص سفید پوشی که جمعیت درباره اش حرف میزدند لو بینگه برازنده و برجسته است!!

در حقیقت تنها آنان نبودند که مخفیانه او را تماشا میکردند و درباره اش حرف میزدند. حتی در میان شاگردان شرکت کننده پایین سکوی سنگی نیز برخی به لو بینگه خیره مانده بودند که حالا روی گونه هایش گرد سرخ شرم پاشیده شده بود.

آنها با صدای آرام حرف میزدند اما با توجه به وجود تهذیبگرانی که آنجا حضور داشتند و حواس پنجگانه شان بسیار قوی بود مگر میشد چیزی از حرفهایشان را نشنوند؟ این دخترها خیلی جوان بودند و دقت نمیکردند و اجازه داده بودند دیگران مکالمه مخفیانه آنان را بشنوند. خوشبختان این اشخاص همه با ملاحظه بودند اجازه دادند رهبر مکتبشان همانطور که دست خود را روی پیشانی نهاده به خواب رفته و استراحت کند...بقیه شان هم خودشان را به نشنیدن زدند و نگاه خود را هم تغییر دادند.

برای رفع کسالت و بیحوصلگی شخصی دوبار سرفه کرد و لبخند زنان گفت: «ما تهذیبگرها همه از جلسات رقابتی مختلفی اومدیم... بهتر نیست پیشگویی کردن رو بزاریم کنار و بزاریم این منتخب های جدید همه مهارت هاشون رو نشون بدن؟»

روحیه شن چینگچیو بالا رفت. این عبارت کنار نهادن پیشگویی صرفا یک جمله بود چراکه آنها درباره خوش اقبالی دیگران سخن نمیگفتند و بلکه منظورشان قمار بود! معنای واضحش این بود که روی شرکت کننده منتخبی که چشمشان را می گرفت شرط می بستند! بهر حال تهذیبگران هم به سرگرمی نیاز داشتند هرچند چیزهایی که سرش شرط می بستند پول نبود بلکه لوازم دست ساز، سنگهای معنوی یا حتی نام شاگردانی

بود که فرستاده میشدند تا در فرقه دیگری تحصیل کنند. آنها اساساً بر سر چیزهای مهم و حیاتی قمار نمیکردند ولی این هم خودش یکی از برنامه های سرگرم کننده جلسه اتحاد ابدی بود.

آن دسته افراد باوقاری که مانند یوئه چینگوان رهبر قبایل برجسته بودند طبیعتاً در چنین بازیهای دخالت نمیکردند ولی قطعاً کسان دیگری بودند که میخواستند کمی خوش بگذرانند. یک لحظه بعد از سکوها غریو شادی برخاست تعداد زیادی شرط بسته شده بود. چند نفر روی شاگردان خودشان شرط بندی کرده بودند مانند چی چینگچی که روی پیروزی لیو مینگین شرط بسته بود.

شن چینگچیو اصلاً نیازی به فکر کردن نداشت و خیلی زود 5 هزار سنگ معنوی روی لو بینگه شرط بست. چنین حرکت شجاعانه ای موجی از هیجان میان جمعیت انداخت. حتی یوئه چینگوان در حین خوش و بش با راهب اعظم معبد ژائو هوا مکث کرد و به آنان خیره ماند. شن چینگچیو که دید انگار میخواهد چیزی بگوید اما نگفت خطاب به برادر ارشدش گفت: «برای جانگمن، همش واسه سرگرمیه...میخوام به بینگه روحیه بدم!»

لیو چینگه با تمسخر گفت: «آره همش واسه سرگرمیه...موندم وقتی قله چینگ جینگ از سنگ معنوی خالیه تو هزار سنگ از کجا میاری که بدی؟؟»

شن چینگچیو سکوت کرد زیرا بخشی از حرف او صحیح بود. وقتی شرط ها را آنجا قرار میدادند همین که آن را می نوشتند کافی بود حساب و کتاب بعدش انجام میشد و اصلاً نیازی به پشتوانه مالی نبود. چون آنجا همه از نام و اعتبارشان استفاده میکردند اصلاً نگران مقروض شدن نبودند او هم در دل می دانست که برنده می شود پس شرط را بسیار بالا برد. بهر حال دیگران که چیزی درباره دارایی او نمیدانستند.

یوئه چینگیان که نگران بود نکند جلوی دیگران بجنند و باعث شرمندگی هم بشوند با عجله سعی داشت اوضاع را درست کند گفت: «خیلی خب! صداتونو بیارین پایین! معلومه که اینقدر داره!»

چی چینگچی وسط بحث پریده و یکراست رفت سر اصل مطلب: «برادر جانگمن، شما ضمانتش میکنی؟»

یوئه چینگیان گفت: «میکنم!»

لیو چینگه گفت: «اونوقت کی متضرر میشه؟»

یوئه چینگیان گفت: «من!»

شن چینگچو گفت: «شرط ها به کی میرسه؟؟»

یوئه چینگیان گفت: «تو!»

حالا که به توافق رسیدند همه غیر از لیو چینگه راضی بودند. شن چینگچو هم رفت تا شادمانه به قماربازیش برسد.

همه تهذیبگران شگفت زده بودند که چرا تا کنون نام لو بینگه را نشنیده اند. بهر حال نمیشد آنان را سرزنش کرد، شیوه اصلی کار لو بینگه با فروتنی و بدون خودنمایی بود، اصلا سعی نمیکرد با نشان دادن خودش اعتباری بدست بیاورد هر بار کار خوبی میکرد یا وظیفه اش را به پایان میرساند در سکوت میرفت. همین کارها سبب شده بود نامش برای کسی آشنا نباشد پس مهارت و استعداد او اصلا آشکار نمیشد. غریبه ها دلیلش را نمیدانستند و فکر میکردند شن چینگچو میخواهد شاگرد خود را تشویق کند.

در پایین سکو پس از اینکه شرک کننده ها همه با هم سوگند خوردند رسماً نبرد آغاز شد.

تعدادشان زیاد بود و دوازده محل ورود به مسابقه برای شرکت کنندگان آماده کرده بودند فرقه ها دسته بندی شده و همه با گروه خودشان وارد میشدند. شرکت کنندگان منتخب با هیجان زیادی قدم به دره جو-دی مینهادند و بلافاصله کار خود را آغاز میکردند. روی سکوها شمار اعضای نسل قدیمی که پیش از اینها سابقه موفقیت داشتند شرط بندی خود را انجام دادند و در نهایت آرامش سر جای خود نشستند برخی آنقدر بی خیال بودند که با هم حرف میزدند دانه هنداونه میخوردند و درباره شرکت کننده ها نظر می دادند.

در میدان مسابقه بیشتر از صد عقاب معنوی کنترل شده وجود داشت؛ حلقه های دور چنگال هایشان با کریستال های قیمتی طراحی شده بود آنها در بالا منظره پیش روی مردم بالا رفته و اوج میگرفتند بعد تصویر اتفاقات آن پایین روی آینه های کریستالی منعکس میشد و تاثیری مانند تجهیزات نظارتی داشت.

کسی با لبخندی تا بنا گوش گفت: «همونطوری که انتظارش میرفت گونگی شیائو تا وارد مسابقه شد جایگاه اول رو گرفت!»

روی لوحه طلاکوب شده نام ده نفر اول با نوری درخشان مشخص بود. در این زمان جایگاه اول به رنگ طلایی درآمد و نام «گونگی شیائو» بر آن خودنمایی میکرد و بعد از آن عدد «دوازده» ظاهر شد. معنایش این بود که از لحظه ای که وارد میدان مسابقه شده توانسته دوازده موجود شیطانی را از بین ببرد و دوازده مهره بدست بیاورد!

حتی لیو مینگین که مثلاً در رقابت به او نزدیک بود تنها شش مهره بدست آورده و

فاصله زیادی با هم داشتند. روی آینه کریستالی تصویر جوانی منعکس شد که ظاهری برازنده داشت چنان که تجسمی از ابرهای موج و آبشارهای روان را بر ذهن میرساند. او مانند برق حرکت میکرد و در چند ثانیه موفق شد یک بانשי فریادکش را تکه پاره کند.¹ آن روح به دود و خاکستر تبدیل شد.

شن چینگچو لبخند زنان بدون توجه به تحسین های سلسله وار پشت سرش او را تماشا میکرد.

گونگی شیائو نیز فردی با استعداد بود و حضوری فعال و قدرتمند داشت ... درحقیقت او تنها چند درجه بهتر از سرباز وظیفه حلقه به گوش خودش بود...همین! میشد شخصیت او را با این عبارات نشان داد» جذاب بنظر میرسید؛ جای خوبی رشد کرده و با استعداد بود، دخترهای دوستش داشتند، غیرت داشت، و در جوانی تقریباً به همه چیز رسیده بود اما بدبختانه یک شخصیت اصلی داستان در برابر او بود که قرار بود همه شبیه برده به او خدمت کنند» هرچند در شرط بندی ها بیشتر حصار روی او شرط بسته بودند اما بدبختانه او نمیتوانست مدت زیادی جایگاه اول را داشته باشید زیرا لو بینگه بزودی او را پایین میکشید.....

نام لو بینگه هنوز وسط ستون قرار داشت و کنار نامش عدد «یک» حک شده بود ولی شن چینگچو اصلاً نگرانی نداشت. او میدانست تا رسیدن شب، زمانی که پرده بالا میرفت و رقابت نفس گیر اول به پایان میرسید نام لو بینگه در صدر قرار خواهد گرفت. روز اول جلسه اتحاد ابدی به نیمه شب میرسید....

ماه گرد و نقره ای رنگ در آسمان می درخشید و سکوها را روشن میکرد....

بانسی یک روح شرور و انتقام جو که در ژاپنی بهش اونریو میگن¹

در بین آینه های کریستالی، شن چینگچو موفق شد تصویر موقعیت لو بینگه را ببیند. لو بینگه به آرامی و در نهایت دقت بدون اینکه ذره ای خسته شده باشد در جنگل پیش میرفت برق چشمانش از آن آینه های کریستالی هم بیشتر بود.

هرچند او تنها نبود!

بیشتر شرکت کنندگان تنها حرکت میکردند یا با هم تیم تشکیل داده و با هیولاها می جنگیدند... اینها چطور میخواستند مهره ها را بین خودشان تقسیم کنند؟ شاید هم تنها با کسانی تیم شده بودند که باهم آشنایی داشتند بهر حال هر تیمشان ترکیبی از دو یا سه شاگرد ارشد و کوچک بود.

البته تهذیبگران زن خارق العاده ای هم بودند ولی به عنوان تیم کارشان پیش نمیرفت یا قدرتشان مشکل پیدا میکرد و اغلب از دیگران کمک میگرفتند. تیم های دختران هم از شیمه ها و شیجیه ها (خواهرای ارشد و کوچک) تشکیل شده بود. اینها با هم کنار می آمدند و زیاد به گشت و گذار مشغول بودند و درست کار نمیکردند و بیش از اندازه بی خیال بودند.

بهر حال بعد از لو بینگه هفت یا هشت نفر وجود داشتند که ترکیبی از شاگردان جوانتر و دختران زیبا بودند. این وضعیت توجه افراد زیادی را به خود جلب کرد. چنان که برخی دست از تماشای قهرمان بازی های گونگی شیائو کشیدند و به آن تیم کوچک که چندان قدرتمند نبود خیره شدند.

در بین آنها یکی به لو بینگه نزدیک تر بود او یکی از شاگردان هوانهوا بود که لباس زردی به تن داشت و یک گوی بدست گرفته و مسیر را روشن میکرد.